

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بررسی بحث از حیث مسئله فقهی

مرحوم آخوند در مسئله محل بحث و از حیث حکم - مراد مسئله فقهیه است - قائل به تفصیل شده و می‌فرماید: اگر شک در حدوث تکلیف بود اصل براءت و اگر شک در بقاء تکلیف بود استصحاب جاری می‌شود؛ به این بیان که اگر زید عالم بود و پس از مدتی علم وی منقضی شد و سپس مولی فرمود: «اکرم العلما»، شک می‌شود که آیا وجوب اکرام در مورد زید حادث شد یا خیر، شک در حدوث بوده و براءت جاری می‌شود. اما اگر وقتی زید متلبس به علم بود، مولی فرمود: «اکرم العالم» که شامل زید هم می‌شد اما بعد از این خطاب علم از وی منقضی شد و شک داشتیم اکرام واجب است یا خیر، بقاء کلی وجوب اکرام را استصحاب می‌کنیم.<sup>[1]</sup>

دیدگاه مرحوم محقق خوئی

هر چند مرحوم خوئی قدس سره در مورد عدم جریان اصل در مسئله اصلی دیدگاه مرحوم آخوند را پذیرفته‌است اما نسبت به تفصیل ذکر شده توسط مرحوم آخوند در مسئله فقهی اشکال داشته و در هر دو مورد قائل به براءت است.

توضیح مطلب این‌که مرحوم آخوند در جایی که شک در بقاء باشد فرمود: استصحاب جاری است. اما مرحوم خوئی می‌فرماید: در این مورد نیز براءت جریان دارد چون نظریه مذکور مبتنی بر این است که استصحاب در شبهات حکمیه کلی جریان داشته باشد در حالی‌که در این فرض استصحاب همواره با استصحاب عدم سعه مجهول تعارض دارد؛ در نتیجه به نظر ایشان استصحاب تنها در شبهات موضوعیه جریان دارد؛ به عنوان نمونه نماز جمعه در زمان حضور واجب بوده‌است. اگر در زمان غیبت شک شود که آیا همچنان آن وجوب باقی است یا خیر، جریان استصحاب بقاء وجوب نماز جمعه با این مطلب که شک داریم آیا از ابتدا مولی این وجوب را برای نماز جمعه جعل نمود یا خیر تعارض دارد، چون اصل عدم وجود سعه مجعول می‌باشد.

به فرض که مبنای مشهور را پذیرفته و بگوئیم استصحاب در شبهات حکمیه کلی جریان دارد اما این استصحاب در شبهات حکمیه کلی جریان دارد که در تردید در مفهوم وجود نداشته باشد. اما در موردی که منشأ شک به جهت تردید در مفهوم باشد، استصحاب جاری نیست؛ به عنوان مثال زمانی‌که زن حائض است و طی با وی حرام می‌باشد. اما پس از قطع شدن خون و قبل از انجام غسل شک می‌شود آیا همچنان و طی حرام است یا خیر، مشهور حرمت و طی را استصحاب می‌کنند. اما اگر علت و منشأ شک در این مثال به جهت تردید در مفهوم «یطهرن» باشد مجالی برای استصحاب باقی نیست؛ در نتیجه اگر منشأ شک مفهوم باشد نه در شبهه حکمیه و نه در شبهه موضوعیه استصحاب جریان ندارد.

دلیل ایشان برای عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه مفهومی، متحد نبودن قضیه متیقینه و مشکوکه و در نتیجه عدم

صدق و تحقق نقض یقین به شک است؛ با این توضیح که اگر شخصی نماز عصر خود را نخوانده یا اگر شخصی روزه است و در تحقق مغرب ندانیم معیار استتار قرص و یا ذهاب حمرة مشرقیه ملاک است، عده‌ای می‌گویند استصحاب حکم کرده و می‌گوئیم قبل از استتار قرص نماز عصر واجب بود پس بعد از استتار قرص نیز وجوب استصحاب می‌شود یا قبل از استتار قرص صوم واجب بود بعد از استتار و در صورت شک بقاء وجوب را استصحاب می‌کنیم.

مرحوم خوئی می‌فرماید: استصحاب در این مسئله جاری نیست چرا که شرط استصحاب وحدت قضیه متقینه و مشکوکه یا به تعبیر دیگر بقاء موضوع است یعنی دو قضیه از لحاظ موضوع و محمول باید متحد باشند در حالی که وجوب نماز عصر یا وجوب روزه قبل از استتار با وجوب نماز عصر یا وجوب روزه بعد از استتار دو قضیه می‌باشند به این بیان که اگر مفهوم مغرب استتار قرص باشد، بعد از استتار قرص وجود روز که موضوع وجوب نماز عصر است از بین رفته تا نماز عصر واجب باشد. اما اگر ملاک ذهاب حمرة باشد، روز همچنان باقی است پس نماز عصر واجب خواهد بود؛ در نتیجه طبق مبنای ایشان در جایی که مفهوم مغرب روشن نباشد استصحاب حکم جریان نخواهد داشت.

دلیل ایشان برای عدم جریان استصحاب در شبهات موضوعیه این است که در این موارد شک وجود ندارد تا استصحاب جریان پیدا کند؛ با این توضیح که جریان استصحاب در موضوعاتی مانند روز یا شب معنا ندارد چون بقاء موضوع در جایی است که در موضوع خارجی شک داشته باشیم حال آن‌که در مورد موضوع خارجی یا یقین به وجود و یا یقین به عدم آن داریم یعنی اگر معیار استتار قرص شده باشد حتماً روز تمام شده و اگر معیار ذهاب حمرة باشد به یقین روز باقی است. البته شک زمانی جریان دارد که در مفهوم روز یا شب شک داشته باشیم که به عنوان آیا شب یا ذهاب حمرة است یا استتار قرص.

به بیان دیگر شبهات موضوعی در موردی مطرح می‌شود که اشتباه در عالم خارج باشد اما وقتی از روی حس یقین به استتار قرص یا ذهاب حمرة داریم مجالی برای شک باقی نمی‌ماند تا در مرحله استصحاب را جاری نمائیم.<sup>[2]</sup>

#### مثال‌های دیگر برای استصحاب شبهه مفهومی و تطبیق آن بر محل نزاع

جریان استصحاب در شبهات مفهومی بحث خیلی مهم و کاربردی است؛ در فقه پزشکی و در مسئله ضربه مغزی، پس از بیان مفهوم موت و حیات، شک می‌شود آیا عنوان حیات بر حیات نباتی منطبق می‌شود یا تنها شامل حیات حیوانی است؛ همان‌گونه که در فاسق به صورت شبهه مفهومی می‌گوئیم مفهوم فسق مردد است بین ارتکاب کبیره یا شامل ارتکاب صغیره نیز می‌شود.

مثال دیگر در «کتاب الطهارة» توسط مرحوم سید ذکر شده است. مسلم با آب مطلق می‌توان وضو گرفت، مطهر است و احکام دیگری نیز دارد. اما با توجه به این‌که زعفران به سرعت بو و طعم را تغییر می‌دهد اگر مقداری زعفران در آب ریخته شد صدق عنوان مطلق بر آن آب محل اشکال می‌شود، در این مسئله نیز بحث از استصحاب در شبهه مفهومی مطرح می‌شود چون نمی‌دانیم مفهوم آب مطلق چیست و آیا صدق آن مفهوم در این مورد وجود دارد یا خیر که آثار آن از جمله صحت وضو یا مطهر بودن بر آن مترتب شود.

مثال دیگر در باب شیر دادن است؛ به این بیان که اگر مفهوم رضا و در نتیجه نشر حرمت مردد بین ده و پانزده مرتبه باشد و کودکی به یقین ده مرتبه شیر خورد اما نمی‌دانیم رضاع شرعی محقق شده یا خیر، نمی‌توان استصحاب حکمی و موضوعی جاری نمود چون بچه‌ای که مرتبه دهم شیر خورده با قبل از آن دو موضوع است پس بقاء موضوع وجود ندارد. از طرف دیگر استصحاب موضوعی نیز جریان ندارد چون از حیث موضوع شکی وجود ندارد؛ یعنی یا ده مرتبه شیر خوردن محقق شده است یا خیر.

البتة اگر مفهوم رضاع و ده مرتبه بودن آن روشن باشد، اما به عنوان مثال ندانیم بچه ده مرتبه یا کمتر شیر خورده باشد، استصحاب عدم تحقق رضاع جاری می‌شود.

مثال دیگر در باب مفهوم کُر است که نمی‌دانیم این مفهوم عبارت از 27 وجب و یا 43 وجب است. در این مورد نیز استصحاب در شبهات مفهومی از حیث حکم و موضوع جریان ندارد.

تطبیق استصحاب شبهه مفهومی در مسئله بحث با فرض این‌که ادله قائلین به خصوص تلبس و عمومیت کافی نباشد و در فرض شک به این صورت است که معلوم نیست مفهوم عالم تنها شامل متلبس به علم است یا شخصی که علم از وی منقضى شده‌است را نیز شامل می‌شود یا خیر؟! در موردی که وصف از وی منقضى شده‌است نمی‌توان به صورت حکمی و موضوعی استصحاب نموده و بگوئیم اکرام زید در زمانی که تلبس به علم داشت واجب بود و وقتی تلبس از بین رفت و در فرض شک وجوب اکرام دارد چون بقاء موضوع در این فرض محرز نیست؛ به این بیان که قضیه متیقنه وجوب اکرام زید عالم است اما قضیه مشکوکه ما زیدی است که علم ندارد.

به بیان دیگر معروض وجوب اکرام در یک قضیه زید عالم و در قضیه زیدی است که دیگر به علم تلبس ندارد پس اگر قرار باشد هر دو دارای یک حکم باشند در حقیقت استصحاب نیست بلکه تسری دادن حکم از موضوعی به موضوع دیگر می‌باشد؛ مانند این‌که بگوئیم زید قبلاً شجاع بوده و در حال حاضر شک داشته باشیم که عمرو شجاع است یا خیر؟!

## و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «و أما الأصل العملي فيختلف في الموارد فأصالة البراءة في مثل أكرم كل عالم يقتضي عدم وجوب إكرام ما «1» انقضى عنه المبدأ قبل الإيجاب كما أن قضية الاستصحاب وجوبه لو كان الإيجاب قبل الانقضاء.» كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 45.

[2]. « (الأمر الخامس): ذكر المحقق صاحب الكفاية- قده- انه لا أصل في المقام ليعول عليه عند الشك في تعيين الموضوع له و انه المعنى الواسع أو المعنى الضيق بعد عدم تمامية الأدلة على تعيين الوضع لأحدهما، بتقريب ان أصالة عدم ملاحظة الواضع الخصوصية في الموضوع له عند وضعه معارضة بأصالة عدم ملاحظته العموم و الإطلاق فيه، لأن المفاهيم في حد مفهوميتها متباينات فإذا دار الأمر بين الوضع لمفهوم عام أو لمفهوم خاص، فكما يحتمل لحاظ الأول عند الوضع، فكذلك يحتمل لحاظ الثاني، و حيث ان كل واحد من اللحاظين حادث مسبق بالعدم فجريان الأصل في أحدهما معارض بجريانه في الآخر. هذا مضافا إلى عدم جريانه في نفسه لأن أصالة عدم لحاظ الخصوصية لا تثبت الوضع للأعم إلا على القول باعتبار الأصل المثبت، و كذا العكس. و عليه فتنتهي النوبة إلى الأصول الحكيمة. و ذكر في الكفاية ان هذه الأصول تختلف باختلاف الموارد فالموارد التي يشك فيها في حدوث الحكم بعد زوال العنوان الذي أخذ في الموضوع يرجع فيها إلى أصالة البراءة، كما إذا فرضنا ان زيدا كان عالماً ثم زال عنه العلم و بعد ذلك ورد في الدليل (أكرم كل عالم) فشكنا في وجوب إكرام «زيد» لاحتمال كون المشتق موضوعاً للأعم. و أما الموارد التي يشك فيها في بقاء الحكم بعد حدوثه و ثبوته فالمرجع فيها هو الاستصحاب، و ذلك كما لو كان زيد عالماً و أمر المولى بوجوب (إكرام كل عالم) ثم بعد ذلك زال عنه العلم و أصبح جاهلاً، فلا محالة نشك في بقاء الحكم لاحتمال كون المشتق موضوعاً للأعم، إذا نستصحب بقاءه. لا يخفى ان ما أفاده- قده- أولاً من انه لا أصل هنا ليعول عليه عند الشك في الوضع للمفهوم الواسع أو الضيق فهو صحيح، لما عرفت. و أما ما أفاده- قده- ثانياً من أنه لا مانع من الرجوع إلى الأصل الحكمي في المقام و هو أصالة البراءة في موارد الشك في الحدوث، و الاستصحاب في موارد الشك في البقاء فلا يمكن المساعدة عليه، و ذلك: لأنه لا فرق بين موارد الشك في الحدوث، و موارد الشك في البقاء، ففي كلا الموردین كان المرجع هو أصالة البراءة، دون الاستصحاب. أما في موارد الشك في حدوث التكليف فالأمر واضح. و أما في موارد الشك في البقاء فبناء على ما سلكتناه في باب

الاستصحاب من عدم جريانه في الشبهات الحكمية خلافاً للمشهور فالأمر أيضاً واضح، فإن الاستصحاب فيها دائماً معارض باستصحاب عدم سعة المجعول، وبالتعارض يتساقط الاستصحابان لا محالة. وأما على المسلك المشهور من جريان الاستصحاب في الشبهات الحكمية فالاستصحاب لا يجري في المقام أيضاً، وذلك: لاختصاص جريانه بما إذا كان المفهوم فيه متعيناً ومعلوماً من حيث السعة والضيق، وكان الشك متمحضاً في سعة الحكم المجعول وضيقه، كما لو شككنا في بقاء حرمة وطء الحائض بعد انقطاع الدم وقبل الاغتسال فالمرجع فيه هو استصحاب بقاء الحرمة إلى أن تغتسل، أو لو شككنا في بقاء نجاسة الماء المتغير بعد زوال تغيره، أو في بقاء نجاسة الماء المتمم كراً بناء على نجاسة الماء القليل بالملاقاة فالمرجع في جميع ذلك هو استصحاب بقاء الحكم، وبه يثبت سعته. وأما فيما لا يتعين مفهوم اللفظ ومعناه، وهو المعبر عنه بالشبهة المفهومية فلا يجري الاستصحاب فيه، لا حكماً، ولا موضوعاً. أما الأول فلما ذكرناه في بحث الاستصحاب من اعتبار وحدة القضية المتيقنة مع المشكوك فيها موضوعاً ومحمولاً في جريان الاستصحاب، ضرورة أنه لا يصدق نقض اليقين بالشك مع اختلاف القضيتين موضوعاً أو محمولاً، وحيث أن في موارد الشبهات المفهومية لم يحرز الاتحاد بين القضيتين لا يمكن التمسك بالاستصحاب الحكمي، فإذا شك في بقاء وجوب صلاة العصر، أو الصوم بعد استتار القرص وقبل ذهاب الحمرة المشرقية عن قمة الرأس من جهة الشك في مفهوم المغرب و أن المراد به هو الاستتار أو ذهاب الحمرة؛ فعلى الأول كان الموضوع هو (جزء النهار) منتفياً، وعلى الثاني هو كان باقياً، وبما أنا لم نحرز بقاء الموضوع فلم نحرز الاتحاد بين القضيتين، وبدونه لا يمكن جريان الاستصحاب. وأما الثاني وهو استصحاب بقاء الموضوع فلعدم الشك في انقلاب حادث زمني ليحكم ببقاء المتيقن إذ مع قطع النظر عن وضع اللفظ وتردد مفهومه بين السعة والضيق ليس لنا شك في أمر خارجي، فإن استتار القرص عن الأفق حسي معلوم لنا بالعيان، و ذهاب الحمرة غير متحقق كذلك، فما ذا يكون هو المستصحب. وبعبارة واضحة أن المعتبر في الاستصحاب أمران: اليقين السابق والشك اللاحق مع اتحاد المتعلق فيهما، وهذا غير متحقق في الشبهات المفهومية، فإن كلا من الاستتار وعدم ذهاب الحمرة متيقن فلا شك، وإنما الشك في بقاء الحكم، وفي وضع اللفظ لمعنى وسيع أو ضيق، وقد عرفت أن الاستصحاب بالنسبة إلى الحكم غير جار، لعدم إحراز بقاء الموضوع، وأما بالإضافة إلى وضع اللفظ فقد تقدم أنه لا أصل يكون مرجعاً في تعيين السعة أو الضيق. وما نحن فيه من هذا القبيل بعينه، فإن الشبهة فيه مفهومية، والموضوع له مردد بين خصوص المتلبس أو الأعم منه ومن المنقضى فالاستصحاب لا يجري في الحكم لعدم إحراز اتحاد القضية المتيقنة مع المشكوك، وقد مر أن الاتحاد مما لا بد منه في جريان الاستصحاب. مثلاً- العالم بما له من المعنى موضوع للحكم، وحيث أنه مردد بين أمرين: المتلبس بالمبدأ والأعم فالتمسك باستصحاب بقاء الحكم غير ممكن للشك في بقاء موضوعه، وكذلك لا يجري الاستصحاب بالنسبة إلى الموضوع لعدم الشك في شيء خارجاً مع قطع النظر عن وضع المشتق وتردد مفهومه بين الأعم والأخص وقد عرفت أن المعتبر في جريان الاستصحاب أمران: اليقين السابق والشك اللاحق مع وحدة متعلقهما في الخارج، والشك في مقامنا غير موجود، فإن تلبس زيد- مثلاً- بالمبدأ سابقاً وانقضاء المبدأ عنه فعلاً كلاهما متيقن فلا شك في شيء، وإنما الشك في وضع المشتق وبقاء الحكم، أما بالنسبة إلى وضع المشتق فقد عرفت أنه لا أصل يرجع إليه في تعيين مفهوم اللفظ وضعه سعة أو ضيقاً. وتوهم جريان الأصل في بقاء الموضوع بوصف موضوعيته فانه مشكوك فيه مدفوع بأنه عبارة أخرى عن جريان الأصل في بقاء الحكم، وقد عرفت عدم جريانه فيه. فالنتيجة أن الاستصحاب في الشبهات المفهومية ساقط ولو قلنا بجريان الاستصحاب في الشبهات الحكمية فيما إذا كان الشك في سعة المجعول وضيقه. وقد أشار شيخنا العلامة الأنصاري- قده- في آخر بحث الاستصحاب في مسألة اشتراط بقاء الموضوع فيه إلى هذا المعنى وهو عدم جريان الاستصحاب في موارد الشبهات المفهومية. فقد أصبحت النتيجة: أن المرجع في كلا الموردين هو أصل البراءة. فما ذكره المحقق صاحب الكفاية- قده- من الفرق بين الموردين وأن المرجع في المورد الثاني هو الاستصحاب دون البراءة غير صحيح.» محاضرات في أصول الفقه ( طبع دار الهادي )، ج 1، ص: 242 تا 245.